

## رفتارهای امروز ما، تاریخ آیندگان خواهد بود

نیلوفر سیاوشی



نمی‌دانم، اصلاً طرح این موضوع تا چه حد دغدغه فکری دیگر افراد جامعه باشد، اما به واقع چندی است که ذهن مرا به خود مشغول کرده و با دیدن صحنه‌های فراوانی که هر روزه در سطح جامعه شاهد آن هستم، بیشتر به آن می‌اندیشم. هنگام نوشتن این مسطور همواره به یاد نوشته‌های آقای احمد زیدآبادی در ستون روزمرگی نشریه شهروند امروز می‌افتادم؛ نخستین مطلبی که در این نشریه برای خواندن به دنبالش می‌روم. اما پرسش‌هایی که اشعاره کردم؛ این که ما واقعا خواهان اصلاح و تغییر وضع موجود هستیم یا نه؟

اشتباه نشود، منظورم تنها اصلاح سیاسی نیست؛ این اصلاح همه جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما را دربرمی‌گیرد. دیگر این که به واقع با اصلاح سیاسی و تغییر نهادها و ساختارهای سیاسی و افرادی که صاحب مسئولیت و مقام هستند، اوضاع زندگی مردم و شرایط زندگی آنها بهبود می‌یابد یا نه؟ این بهبود شرایط زندگی تا چه حد به ما به‌عنوان شهروندان این جامعه و تا چه حد به نهادهای حکومتی بازمی‌گردد؟

ابتدا باید اشاره کنم که امیدوارم شائبه حمایت از وضع موجود و محافظه‌کاری ایجاد نشود، اصلاً چنین نیتی ندارم، تنها هدف من از نوشتن چنین موضوعی این است که اندکی به رفتارهای شخصی خود در جامعه دقت کنیم. یادآوری چند مطلب به بازشدن موضوع کمک می‌کند:

چندی پیش، با یکی از دوستان از میدان انقلاب گذر می‌کردیم. طبق معمول جوان‌های زیادی صف کشیده بودند و یکی پس از دیگری کاغذی تبلیغاتی را در مقابل عابران می‌گرفتند که این کاغذها تبلیغات مختلف شرکت‌ها، مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های گوناگون بود.

برخی از عابران پافشاری می‌کردند و تبلیغات را نمی‌گرفتند، اما به‌قدری تعداد پخش‌کننده‌های

این فیلم برنده جایزه بهترین فیلم دنیا، در ژانر کم‌دی سیاه می‌شود! حال شما خود قضاوت کنید در این موضوع مقصر کیست و این مشکل به کجا بازمی‌گردد.

نمونه دیگری ذکر می‌کنم: در مسیر هر روزه خود تاچارم از پل هوایی عابر پیاده عبور کنم. این ناچاری را که گفتم به این دلیل نبود که به گذشتن از روی پل اعتقادی ندارم و از آن دسته افرادی هستم که ترجیح می‌دهم درست‌آزیر پل و از عرض خیابان عبور نکنند. خیر، این ناچاری به آن جهت است که چندی است به هنگام عبور از این پل با انبوهی از زیاله و فضولات روبه‌رو می‌شوم که یک‌بار دیدن آنها کافی است تا انسان به‌طور کامل از خوراک بیفتد. بارها خواسته‌ام با چشم بسته از روی پل عبور کنم که ترجیح دادم این کار را نکنم، چون به ظاهر برخی این کار را امتحان کرده و با شکست روبه‌رو شده بودند، چرا که قدم‌هایی روی این فضولات گذاشته شده بود و آن را با خود به این سو و آن سو کشیده بود. عجیب این که هر چند روز یک‌بار پل اندکی تمیز، ولی

تبلیغات زیاد بود و اصرار آنها به حدی بود (تا جایی که برگه کاغذ را در چشم و بینی عابران می‌کردند) که در نهایت مجبور می‌شدند از هر دو تبلیغ یکی را بگیرند؛ اما قدمی پیش نگذاشته، کاغذ را به راحتی از دست رها می‌کردند و بر زمین می‌انداختند. این در حالی بود که شهرداری - از حق نباید گذشت - در هر چند قدم یک سطل زیاله در خیابان قرار داده بود. نکته جالب و طنز تلخ ماجرا این بود که تعداد قابل توجهی رفتگر جارو به‌دست مشغول جارو کردن کاغذها بودند و این جارو کردن در یک مکان همچنان ادامه داشت، چون با هر بار جارو کردن، عابری دیگر تبلیغی می‌گرفت و کاغذ را به زمین می‌انداخت و دوباره جارو کردن در همان نقطه ادامه می‌یافت. همه اینها در فضایی کوچک تکرار می‌شد. جدا از افسوسی که انسان به خاطر به هدر رفتن منابع حیاتی و زیست‌جنگی این کشور (و تبدیل آنها به برگه‌های یهوده‌ای می‌شد که در زیاله‌ها جای می‌گرفتند) می‌خورد، باید گفت باور کنید اگر یک دوربین تصویربرداری از این صحنه فیلمبرداری می‌کرد و آن را به دنیا نشان می‌داد،

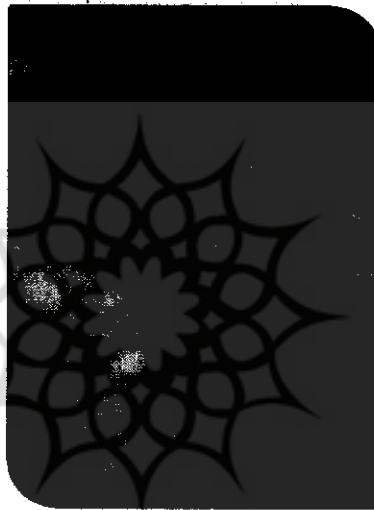
دوباره بلافاصله ملو از آشغال و زباله می‌شد. چند روزی با وجود میلیم از زیر پل گذشتم، اما در نهایت صبرم لبریز شد و با ۱۳۷ شهرداری تماس گرفتم. شرح مایع را دادم و تاکید کردم که اگر پل‌ها به این گونه کثیف باشند نمی‌توان از هیچ شهروندی انتظار داشت اصول ایمنی را رعایت کند. از این پس، از خیابان رد می‌شوم و ترجیح می‌دهم که زیر یک تریلی بروم تا از میان آن زباله‌ها رد شوم. بسا طنز به آنها گفتم که مرگ تمیز را به زندگی کثیف ترجیح می‌دهم. شهرداری شماره تلفنم را گرفت تا ماجرا را پیگیری کند. پس از یک یا دو هفته از شهرداری با من تماس گرفتند تا ببینند تغییری حاصل شده یا نه. (می‌دانم باورکردنش سخت است، چون خودم هم چند روز در شوک بودم، اما باور کنید شهرداری به من زنگ زد تا روند تغییرات محل مورد نظر را پیگیری کند) حال شما تصور کنید من در پاسخ به فرد پیگیری کننده چه داشتم بگویم. او پرسید آیا پل تمیز شده یا هنوز هم آشغال و فضولات در آنجاست؟ با خنده گفتم چه بگویم که نگفتنش بهتر است، هر روز آنجا تمیز می‌شود و دوباره روز بعد زباله از پی زباله. با شرمندگی گفتم گویا هیچ راه‌حلی وجود ندارد، مگر این که مأموری را شبانه‌روز روی پل بگذارید! (که البته خودتان بهتر می‌دانید این امر تا چه حد غیرممکن و خنده‌آور است، چون حتی این پل هوایی پله برقی هم نداشت تا به خاطر تعمیر و مراقبت از آن، مأموری گذاشته شود.)

باز هم نکته طنزآمیز ماجرا در این است که دقیقاً زیر این پل هوایی (توجه بفرمایید درست زیر پل هوایی) به تازگی سرویس بهداشتی عمومی ساخته شده! اما گویا برای برخی پل هوایی و فضای باز مکانی مناسب‌تر از این سرویس بهداشتی است.

کارمند شهرداری در پاسخ من گفت به هر حال چون هنوز مشکل حل نشده من دوباره پرینت آن را برای پیگیری می‌فرستم. در پاسخ او گفتم هر طور میل شماست، من که از جریان منصرف شدم.

مثالی دیگر: باز هم چندی پیش مطابق معمول در صف اتوبوس ایستاده بودم. نفر سوم در صف بودم و حدود ۳۰ نفر هم پس از من در صف ایستاده بودند. ناگهان اتوبوس آمد و از روی بدشانسی اندکی پایین‌تر از ابتدای صف ایستاد، به طوری که در اتوبوس حدوداً در انتهای صف قرار گرفت. ما که در ابتدای صف قرار داشتیم با التماس و خواهش به پای راننده افتاده بودیم که اندکی اتوبوس را بالاتر متوقف کند تا دچار پیامد بعدی و درگیری‌های تن به تن نشویم! اما کار از کار گذشته بود و راننده همان‌جا نگه‌داشت. باز هم تصور کنید وقتی راننده در اتوبوس را باز کرد،

چه اتفاقی افتاد. مسلماً حتی اگر یک‌بار هم در این شهر اتوبوس سوار شده باشید، می‌توانید حدس بزنید چه اتفاقی رخ داد. همگی به سر و کله هم می‌زدند و با مشت و لگد برای خود راهی بازمی‌کردند. ضربه آرنج، مشت و هل دادن بیایی بود که نثار هم می‌کردیم. همشهریان عزیز انتهای صف، با کمال خونسردی از پله‌های اتوبوس بالا رفتند و نیم‌نگاهانی هم به ما که در ابتدای صف بودیم نینداختند. جالب این بود که برای این که دست پیش بگیرند تا پس نیفتند، وقتی نخستین گام را بر بالای پله‌های اتوبوس می‌گذاشتند، بد و بیراه‌های آبدار بود که نثار پایینی‌ها می‌کردند و قیافه حق به‌جانب که یعنی شما حق را رعایت



نکرده‌اید و بدون نوبت می‌خواهید سوار شوید! سرانجام همه سوار اتوبوس شدیم، البته با این تفاوت که ما که در ابتدای صف بودیم همه ایستاده بودیم و انتهای صفی‌ها همگی نشسته بودند، اما نکته خنده‌دارتر ماجرا اینجا بود که به محض این که اتوبوس حرکت کرد بیشتر همین شهروندان مقید به حقوق شهروندی و میادی آداب، در ارتباط با پایمال شدن حقوق شهروندی و اجتماعی انسان‌ها داد سخن دادند و از نامرادی انسان‌ها و سختی زمانه شکایت‌ها بردند و اتوبوس تبدیل به کلاس‌های درسی مختلفی شد که توجه به آنها فیض بزرگی را از نظر کسب علوم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، روان‌شناسی و... نصیب انسان می‌کرد!

گرچه می‌دانم گفتن و نوشتن همه این مطالب تکرار مکرات است، چرا که حتی اگر هر ده سال یک‌بار از خانه بیرون بیاید، شاهد یکی از این صحنه‌ها و یا صحنه‌هایی مشابه این خواهید بود. یکی از دوستانم می‌گفت متأسفانه ما ایرانی‌ها تنها در کشور خود به

این مسائل توجه نمی‌کنیم، ولی وقتی به کشورهای دیگر می‌رویم، به‌خوبی تمام این نکات را رعایت می‌کنیم و به فرزندانمان هم می‌آموزیم که در آن جوامع، شهروندی نمونه باشند. او تعریف می‌کرد فرزند ۵ ساله یکی از آشنایانش که در دوی زندگی می‌کند، وقتی به ایران آمده بود، پس از خوردن یک بسته چیپس، ساعت‌ها کاغذ آن را در دست نگه‌داشته بود، تا آن را در سطل زباله بیندازد؛ برخی گمان می‌کنند با کثیف کردن جامعه خود و اهمیت ندادن به حقوق شهروندی به نوعی با ساختارهای سیاسی جامعه مبارزه می‌کنند، بدون این که توجه داشته باشند تنها این خود آنها و فرزندانانشان هستند که هر روز و هر ساعت در جامعه و خیابان‌های شهر رفت‌وآمد می‌کنند و از مواهب و زیبایی‌های آن‌ها بهره می‌گیرند، نه کس دیگری. وقتی ایمنی مطلب را برای مهندس می‌شی می‌خواندم، ایشان به یاد خاطره‌ای از دوران شهرداری آقای ملک‌مدنی در شهر اصفهان افتاد، که مناسب است در اینجا بیاورم:

زمانی که ملک‌مدنی شهردار اصفهان بود دستور داد کل معابر شهری را گلکاری کنند، اما پس از هر بار گلکاری، مردم تمام گل‌ها را می‌چیدند، شهردار تسلیم نشد و آن‌قدر دستور گلکاری دوباره را صادر کرد تا بلکه مردم روزی از چیدن گل‌های معابر شهری دست بردارند و در نهایت پاسخ خود را گرفت و کسی گل‌ها را نچید، اما فکر می‌کنید چند نفر می‌توانند تا این حد صبر و استقامت داشته باشند و بر کار خود پافشاری کنند تا فرهنگی را تغییر دهند؟

درست به یاد ندارم، اما فکر می‌کنم در کتاب «در ماگادان کسی پیر نمی‌شود» خواندم که نویسنده آن به این مضمون گفته بود، تاجیک‌ها هم مانند ما همواره از گذشته خود حرف می‌زنند و مرتب می‌گویند ما این گونه «بودیم»، ما آن‌چنان «بودیم»! اگرچه تاریخ و گذشته از مهمترین ارکان هویتی هر جامعه‌ای است، اما رفتارهای امروز ما، هم زندگی حال ما را می‌سازد و هم گذشته و تاریخ آیندگان ما خواهد بود.

کاری نکنیم که آیندگان ما از تاریخ، گذشته و فرهنگ گذشتگان خود با شرمساری و افسوس یاد کنند.

\*\*\*

### پیشنهادی که به آن توجه نشد

نیسکلاس تامپسون در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۷ در نیویورک تایمز مطلبی نوشت با عنوان «جنگی که بهتر است سرد نوشته‌شده شود» و در آن به بررسی دیدگاه‌های «جورج کنان» و به‌طور خاص نوشته او که با نام مستعار X شصت‌سال پیش چاپ کرده

پرداخته است. جورج کنان، رئیس برنامه‌ریزی سیاست‌های وزارت امور خارجه آمریکا بود و نوشته او در آن سال‌ها از مهمترین و تأثیرگذارترین نوشته‌ها در تاریخ سیاست خارجی امریکاست، ولی در عمل نه «هبری ترومن» و نه هیچ‌یک از ریاست‌جمهوری‌های پس از او از پیشنهادات X پیروی نکردند. واژه «مهار» که در مقاله او معرفی شده بود به گونه‌ای تهاجمی مورد استفاده قرار گرفت که اصلاً منظور «کنان» این نبود. گرچه ترومن به آن پیشنهادات توجهی نکرد، ولی جورج بوش باید آنها را مد نظر قرار می‌داد. «کنان» درباره روش پیروزی در جنگ سرد اشتباه می‌کرد، ولی در مورد شیوه جنگیدن در برابر تروریسم درست می‌اندیشید. وی بر این عقیده بود که نیازی به شکست دادن شوروی از راه فعال نیست، بلکه کافی است تا آن‌را از میدان به در کرد. به نظر او کمونیسم در درون خود اسباب پوسیدگی خود را نیز همراه داشت و بنابراین آمریکا نباید با مسکو رویاروی شده و یا به تحریک او اقدام کند، بلکه با صبر منتظر موفقیت بماند.

البته تامپسون اشاره می‌کند که اهمیت و اثر این مقاله بر پایه درکی نادرست بود. «کنان» مشخص نکرده بود که آیا منظورش از مهار، اصولاً استراتژی سیاسی است و یا استراتژی

نظامی. با وجود این ابهام، همه فرض را بر آخری گذاشتند و بسیاری مانند «والتر لیبمن» به انتقاد از آن پرداختند. البته بعدها در نامه‌ای که هرگز پست نشد، «کنان» توضیح داد که منظورش مهار یا اسلحه نبوده است. او بر این باور بود که آمریکا نباید در کشورهایی که شوروی به دنبال نفوذ در آنها بود دخالت نظامی کند، بلکه از آنجایی که شوروی ابتدا با حمله سیاسی آغاز می‌کرد بهترین راه برای شکست دادن مزدوران آنها، یعنی کمونیست‌های محلی، ایجاد شور



جورج کنان

## مژده

### کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت ده سال چند ده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های مورد درخواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به حساب‌های جام ۱ شماره ۱۸۳۶۷۹۰۴، بانک ملت، شعبه میدان توحید کد ۶۷/۵۶/۱ و حساب شماره ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف‌الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

در ضمن کتابفروشی‌های سراسر ایران می‌توانند درخواست‌های خود را با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۰۲۲۰۱۹۷۹۵، ۰۲۲۰۲۴۱۴۱ در میان بگذارند. شماره تلفن‌های نشریه: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - ۶۶۴۳۳۲۰۷ - ۶۶۵۹۶۸۴۹ فاکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵